تاریخ فلاسفه اسلام: اسرار سبزواری و فلسفه او

مدرسی چهاردهی، مرتضی

1219-1289 هـ.ق‏ -9- بزرگ مردی که صاحب اسرار بود:درین جهان چند روزه‏ بزرگانی زندگانی کرده‏اند که نامشان پس از گذشت سال‏ها هنوز بر زبان‏ها است،در حوزه‏های علمی و فلفسی و روحانی بدان نام‏ها مترنم هستند،این‏ گروه بزرگان که هریک دربارگاه دانش و معرفت و پارسایس و خدمت به مردم‏ مقامی بس بلند و ارجمند دارند در دوران حیات خود خدمت‏های گرانبهائی‏ بجهان بشریت انجام داده‏اند،پس از وفات مزار ایشان در سینه مردم عارف‏ است که با گذاشتن یادگارهایی از گنجینه‏های دانش و معرفت چراغ تمدن‏ را فروزان نگاهداشته‏اند،خوش بختانه در جهان اسلام و ایران از این‏گونه‏ بزرگ مردان بسیار داشته و داریم و اسرار سبزواری حکیم مشهور عصر ناصری نمونهء یکی از آنان است.

یک عمر سادگی و وارسته‏گی:گویند زندگانی اسرار بسیار ساده و بی آلایش بود،گوشه نشین و منزوی میزیست،سالی یک مرتبه در نوروز بخانه فرزندش بعنوان«باز دید عید»می‏رفت دیگر کسی او را بجز در مجلس‏ درس در جای دیگری ندید؟

حکایت کنند مجلس درس اسرار باندازه‏ای جالب و گیرنده بود که در حدود چهارده نفر در نتیجه شنیدن سخنان حکیم سبزواری خویشتن را هلاک‏ کردند،چنانکه اشارت شد درویشی به نشستن نیم ساعت در مجلس درس او بطوری روانش مجذوب و عقلش مغلوب گردید که خود را از روی بام مدرسه پیام درویش بوسیله شاه قاجار:کرامت‏های بسیار و مکاشفات‏ بی‏شمار از اسرار نقل کرده‏اند که یکی از آنها داستان ناصر الدین شاه قاجار و درویش پا برهنه‏ای است که بصورت‏های مختلف حکایت کرده‏اند-گویند در سال 1284 هـ.ق ناصر الدین شاه بآهنگ زیارت خراسان بسوی حضرت‏ عبد العظیم رفت،در ما بین راه مردی گمنام را در انتظار و نگرانی دید!

شاه قاجار از آنجا که بر جان خود بیمناک بود بیکی از همراهان دستور داد که به بیند آن مرد کیست و چه کار دارد؟!چرا در کنار جاده چشم انتظار و نگران است؟!پیش خدمت مخصوص بزودی و تندی خود را بآن مرد رسانید. مردی ژولیده موی و ژنده پوشی را دید که چشم براه دوخته و نگران بود!!

قلندر گفت:گویا شاه آهنگ سفر خراسان را دارد.به سبزوار هم‏ خواهد رفت.بایشان بگوئید در سبزوار که حاج ملا هادی را زیارت میکند سلام مرا ه بایشان برساند!

آتش آن نیست که در وادی ایمن زده‏اند آتش آن است که اندر دل درویشان است‏ باید اسرار گهر صفت و دری بهر نثار که نه هر سنگ و گلی قابل دوریشانست

فرستاده شاه با تعجب و خواری نگاهی بدرویش کرد و بسوی کالسکه‏ شاهانه شتافت،شهریار ماجرا را از وی پرسید؟!

گفت:مردی بود دیوانه که میخواست بشهر برود!شاه پس از زیارت‏ حضرت عبد العظیم بسوی خراسان شتافت بنا بخواهش صدراعظم در سبزوار حاج‏ ملا هادی از شهریار ایران در کوشک دیدن کرد.

فردای آن‏روز که موکب شهریاری آهنگ حرکت داشت بعنوان«باز دید» ناصر الدین شاه بخانه حکیم رفت اسرار تا نیمه حیاط بیرونی از شاه ایران‏ استقبال کرد،شهریار را به کلبه مخصوص خود که با بور یا فرش شده بود راهنما، شد در گفتگوهای مختلف شاه از حکیم خواست که دعاء خیری در حق‏ وی بنماید.

حکیم:در تمام اوقات مؤمنین را از دعای خیر فراموش نمی‏کنم.